



خطی « فهرست شده »
۴۹۱۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴

۴۹۹
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: هندوستان از علم
مؤلف: ...
موضوع: ...
شماره ثبت کتاب: ۹۴۹۸۱
بازدید شد: ۱۳۸۲
تاریخ ثبت: ۱۳۸۲/۱۲/۱۲
۵۲۱۱

ملی . فهرست شده
۴۹۱۲

(حجت)

آقای محترم اوضاع همین است که می بینید دنیا تشوش و حالت نامشوش تر
 شایع خبر بر تنه می بینید ولیکن ما میدانیم در باطن از تنگی و تنگدستی خسته نباشید
 آنگاه که نمایان شود اینها می بینید را خوب می بینیم در دل خود چه نوع هم و هم نمی بینیم
 داریم به تعبیر می کنید که ما می بینیم ما همان غیر خدایان صید می بینیم که
 میدانید شما در این مدت از حقیقت حال ما خسته و خسته مانده اما می بینیم
 از اول تا آخر همه جا سر طلب احوال شما می بینیم با شما در دنیا خسته شده مانده
 و نهان به ترین درد دنیا است ما هم می بینیم بر تر از شما گرفتار این درد و خستگی
 اما حد در این گوشه صحت شما خبر می بینیم که یک تفصیل حاصل که تفصیل از اینها
 فهمید این اوقات می بینیم شما یک اردوی استوار در از دقایق ترتیب
 و از وسعت نفوذ آن آنچه می بینیم بنظر شما عراق خواهد آمد چیزی که شما نمی بینید
 باز که تحقیق خواهد بود یافت نیست در سده استوار ما آنگاه که این اقلیم را در ظاهر
 و باطن احاطه دارد مقصود سده خسته و خسته و خسته و خسته است
 ما فهمیده ایم در این سده شما در دنیا چقدر مظلوم می بینیم و حال شما می بینیم دیگر شما می بینیم
 ما ظهور قضایای آن را بسته بقدرت جماعت میدانیم و از برای نظم و نظام و ترتیب جماعت
 روح تربیت سده را که می بینیم دین ما دین خدا طریقت ماطریقت است
 مراد ما سعادت می بینیم اگر چه ما بمعرفت رحمت الهی خبر خود را می بینیم و لیکن
 از برای انتخاب اخبار آن بعضی تعلیمات و قواعد دقیق با رسیده که از آن جمله یک خط
 خط غیر است خیال کنید این را می بینیم خود بخود بر سر آمده در هر جا و هر

ترکیب



ترکیب و برهان که بیایر سید بر این که در آن مخصوص شده است و تدریس آن را
 به ما رسانده اند سوائی اصول ما از امر و در آن هیچ را نمی یابیم بر ما واجب است که آنها
 را بپذیریم و بدین اکتفا کنیم و بدین برای ما شایسته است که ما را بخواهیم بپذیریم
 ما از حدیث و محدوده حدیث و حدیثی که می بینیم از این جهت که خبر ما خبر ما و دشمن
 ما دشمن ما خواهد بود در این صفات بهر خبر که وارد شود چه در آن ما را
 حاضر خدمت خواهیم یافت حجت اوست که این را بپذیریم و بخواهیم
 و اگر این را بپذیریم خبر ما که کاف است که بگویند که آدم استم بحج و شهادت این که
 ما را آدم استم و این استم و ما را می که از شرف نیست نیست حرکتی بر نکرده
 آن حجت و بر آن مردی که بخواهد بر سر در حق ما سید و دل خواستند است
 بسا از روی غرور و غرور از این جماعت معاشرت جماعت استغنیای ما را
 شخصاً از چند معقول و از این مقام مقام خود را بپذیریم بپذیریم از این است که
 از اجتماع است بپذیریم و فردا ما را به همه بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم
 عقده است بپذیریم در میان این که در این حالت ما را چه
 می کنند و چه می بینیم اما اگر تفحص در این حجت حجت است بپذیریم
 در هر صورت این اطمینان قوی را خواهد داشت در جمیع احوال و در هر حال
 برادران جوان مردم بپذیریم جماعت استم با قضا حفظ امنیت و حفظ
 ظاهر و باطن متوجه حالت ما و در تدریس کتاب ما خواهد بود
 لازم نیست از حد بگویم در بعضی مواقع خاص است جماعت ما قار چه

نوع

نوع که ما می خواهیم و آنچه واضح و از رسوم و بدین نیست و از امر و
 دیگر هیچ وقت دایره از آن که خبر ما را بخواهیم بپذیریم ما را بخواهیم بپذیریم
 هر وقت تا خوش بپذیریم محبت برادران ما را بخواهیم بپذیریم و بپذیریم
 حفظ امنیت را بر عهده خود و بپذیریم بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم
 خبر ما را بپذیریم و اگر ضایع خواهد بود در حال که قرار بپذیریم بپذیریم
 که آن ما بپذیریم امداد و طلعت خواهد بپذیریم بپذیریم
 خدمت بعد از این و بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم
 در قوه بپذیریم و از این بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم
 نکته در قطعاً اسباب نمی یابیم و بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم
 و محبت و جانفشی از برای ما را بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم
 قطعاً ما فقط این خواهد بود که ما بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم
 بهنجس خود بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم
 و اگر فرض بر خلاف سید ما قدر این اتفاق می افتد و بپذیریم و بپذیریم
 و در تقابل عقلیت که بپذیریم است که فهم صد نفر در عین ما را بپذیریم و بپذیریم
 که و حالیکه با آن ذوق و جوش باطن در این اوقات که ما را بپذیریم و بپذیریم
 بهمان آورده که بپذیریم که بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم
 و در میان این تلطم افکار ما بپذیریم و بپذیریم و بپذیریم

ام

همچو افسردن خورای ذوق و محال بر آید بار قطعه هر دقیقه در قلب خون نامی کشید
 و این زن که ما زن کریمت و از بر این است این ملت ستمند یا حکما کار کرد
 و لیکن یا به جوش طبع خارج از سلسله اتفاق چه میسوزاند بکشید بجز این که بظن
 خود و بر خاک را حلت بکشد بی صدر بر نهد
 آنچه اجساد ما در ظلمت اتفاق گزیده کردند بسیار است حادث وقت پیدار و غمت بماند
 وجه آنگاه که در و بار که تر از این آنگاه که در در میان جوان بهین و موعظ و هم با
 و بعد در ستمند شده است آنگاه که در عین سادگی جامع جمیع آن آرزو است
 که ما در این مدت در قلب خود پرورش می دهیم و در دایره آنگاه که طبع حریف است
 حرکتی نخواهد یافت که مطابق اصول تربیت خدا و تضرع ترقت ملت نباشد
 مقصود ما پاک احسان و بهر آنگاه اقبال ما به خیر تر نهان اگر شد
 بختانه بر خلاف ماثول ما از ادراک صفات این آنگاه که جز ستمند بر این دیگر
 زود پاره بکشند و دیگر اسم ادبیت را هیچ زبان نیاورد و لیکن اگر بیارید بخت ملت
 و بوقی بمان قادر خود را قایل ترقت آدمیت می بینید و اگر واقعا آدم ستمند بر
 فرصت است یعنی نماند که در عرصه آدمیت و به خود را یکی به صرف نگذارید
 شما در مقامی که با ستمند میسوزاند بدون رحمت نسبت باین جماعت صدر نهان گوید
 خدمت بگوید و از بهر نظر خدمت نیست در نهان و به خود را یکی به صرف نگذارید
 بر اسم الفت در این سلسله آنگاه که با خود گرفت و ستمند و ستم بر آید
 این دیگر را بهر رستی که غریب تر از او نهان رفتی به ستمند و اگر لازم شود

نفسه امیر و لسان دیگر بر ستمند هر قدر بخواهد مگو که با ستمند طرف و ضامن
 خود را بهر چه ستمند بقتصد و هر قدر بر عتبار و بر قدرت این جماعت
 بفرماید بر عتبار و بر قدرت شخصی خود افزوده آید
 میباید از ستمند طرا فیهما ستمند و ستمند بایست ستمند بجز از آن این قوم را
 قابل هر قسم کرمت بیدارند بختان و بخواهند دان طبعات را یک
 یک پیدا نمایند و از برای ظهور حاذبه آنگاه که ستمند ستمند بیدارند
 و افراد ایشان را بقدر بختان با هم بیشتر مربوط و جمع گفته بدارید
 اولیاء و امتی این جماعت ربان را بختان و ستمند دیدم و ستمند از علمای
 اسلام غنیمت شد در کرم و جلب توجه ایشان بایر آن غنیمت کشیدند
 نقد آنگاه و جوش غیرت ایشان امروز بختان ستمند است این ملت
 حتم دیگر به بایر محض در نظر داشت فقره مخالفین آدمیت است بعضی از این
 مخالفین بیک یک حماقت ذلت انکار و نفهمیده از ما بهر ستمند
 باین کوسالهای ملت و ستمند بختان بنا به کوه بعضی دیگر با قضای یک
 بختان به در مان دشمن هر اتفاق و از برای خرابی هر بنای خیر و خیر نوع
 پدید آمدند بایر باین جنس کمزوره که حیدام ایران شده اند حاله کوه که
 نسبت مسمی خود را در هر تاریک و مخفی دارنده ملت نیست که شاعت قصد ایشان
 در نظر معرفت آدمیت پر کشیده و به جزای بختان چنانکه بهر مجمع مودت و داد
 بوزیر

بنوید و خایید و دیگر غیرت اخوان ما رسم و رسم این مت فطین سیه روزه کار را
 تا بچم در صحرای مرقن لعن دین سخته است انصاف نه از انبیه بر شما و حیب
 خواهد سخت که تمام بهر رانج و از برای شما نیست شومسده اخوت ما را از شر
 این قبیل جواران ملعون خدا محفوظ بدارید خیال نکنید از نفیضات
 شما در نظر جماعت جهول خواهد ماند سده ما از شرق تا مغرب همه چشم
 کوش است از محبت و اخوت که از شما طایفه ایست که صدقه جان بخوی
 در هیچ بخاطر شما ترسد در حق شما طایفه ای شود و اگر با فقری امروز از حق نشی
 این خرب است هیچ قایم نبرد در روز حیب در درگاه حق در محله این
 سر بلند را خایید و دست در در دنیا و جهنم پیر فیهیم ای پسر ای
 برادر کرم در این ترقیه مهم که سید از برای شما است ای یک عمر
 دیگر بشود این بدخ روح جماعت و از بگوشت و پوست بشوید
 سفره ای را نصح باین تاریک حالت و از نفوذ است
 قدرت الهی و معجزات عالم انی نه از انبیه فوق
 جمیع تصرفات است دنیا و ایران را خفته اند
 و اگر طایفه بزرگ میقد زنده که حقی را
 از باطن و از قدرت جماعت
 منظر باشند

(مفتاح)

کجا هستم در زندان ظلمت چه بایر کوه بایر بنیان این زندان را نهستم خست
 بچه قدرت بقدرت آیدت قدر آیدت بر چه پس است بر پس آیدت کجا
 انبیا و در خزانه معرفت علم برای حیای بزرگم و دیکه گشته اند آخر آن معرفت در
 کجا است در تربیت اهدم اهدم تسبیح قدرتهای الهی است اهدم ضعیف است
 آدم و محکم کلمات دین است دین امروز مضطرب و روح آیدت در غلب
 بقای چنان وضع خدق مقرارت ایزدی است دین حکم غیر خواهی یافت
 و حکم بزرگم بر تخت سعادت خواهد نشست سعادت بزرگم بچه و سیکه سیه خواهد شد
 بظهور حیات حق رحمت الهی چراغ بچنان سعادت را تا امروز ظریف تر خسته
 تا تر ظهور آن از جهات خود بزرگم است پروردگاری الهیه همیشه قادر بر همه کلام
 دین را در آن و احقر غرق سعادت نماید و لیکن یا قضای حکمت بالغه سعادت آدمی
 بر کجا است نخواهم گزاشتم نه است تا خود آدم بعوض خود بعام ترفیع ذات
 خود بر خیزد ابراب سعادت مطلوب خواهد رسید ضلالت اینک در تنای فقر از این خط
 سعادت بماند عوض بکنیم علوم مقامات خود را از اجتهاد آیدت بخواهند
 جمیع ترقیات دین را از معجزات آسمانی منتظر بماند و اگر کار بر تحریک جوهر ذاتی در صلاح
 امور خود اراده حرکتی میکند نه چون از شرایط اتفاق بکشد به غیر بقدر عوض بکند قوای عباد
 بر تپ آیدت در یک قدرت واحد اسباب تصرف قرار بدهند خون و ولایت
 در اقدامات به ربط اسباب زیر است عارضی رخشد روح آیدت

روشن قیام این ملک را با مریه بفرستد
 بر وضع سببی منکر و عقیدان قربان خود را یک یک تسلیم کران در زنده نمایند بر وفق
 اصول ادبیت اروی و سعی ترتیب هم مندرج و اصد و بیک مقصد و صدقیر و
 و از برای پندش کمان زن با هیچ کس بیانه نماند و غنقریب بسیار این زن زن سیه
 منهدم و رایت عدل الهی بر این اقلیم بر فرشته خواهد شد

چه طیفان از چنان فتح پسین چه کمان تردید در میان اینده آیات روشن
 در تاریخ عالم کدام حادثه ایست در مقدمه ظهور حلت حق تعالی در همین عصر ماکدام
 واقع الیت در بیشتر نصرت نباشد گذشته از مقررات آسمانی در همین عالم ظاهر
 از برای قیام یک ملت چه محرکه قوی تر از این سببها ی بلد که از هر جهت بر این ملک
 جاری شده اند کدام داغی است در هر روز یک وضع تازه بر روح این ملک
 ننگه شده باشند فضل و تقدر صداقت مغضوب نه ملک نه جان
 نه عیال در دم نه نور کدام آئیدی کدام خاندان کدام زندگانی
 است که کفایت و بر جرایم بدل بنا کتر سیه نزن باشد چگونه ممکن است
 که اینهمه بغض محقق و اینهمه فضل و مردانگیهای حق و باطن در بر و در علم ادبیت
 جمع نموده بسیار زن که این ملک را بغیر نرند

(در تیره چنان بگردی که لطف انبیای زن چه خواهد بود)

(در انتظار چنان حادثه معلوم چه لطفی واجب تر از ترویج ادبیت)
 ترویج ادبیت اولین شرط احیای ملت است ترویج ادبیت یعنی نه سید نبات دنیا

نما که ایقنات را میخواند هر کس که بایستد یقین بر آید هر امر و حکم غفور و حکم
 انصاف و حکم هر دین بر فرض توحید است که با تمام قدرت توحید ترویج
 ادبیت بگویند (ادای چنان لطف واجب بجه طریق باید باشد)

ترویج ادبیت چگونه دارد یک تار یک و بی نیست و یک دیگر روشن و
 بسیار هر هفتاد یک است که هر هفتاد یک نیستند این نیستند با همه
 مردم آدم بودند و انزوت از شما هم سید دردی محقق بر محبت قبول ادبیت
 بقایید به دیگر غیر هفتاد روشن نیست که نماید و انظار دیگران آنگاه
 در همین جا آدم بودند واضح است بسبب حیوانات به حیله اولی خفا

بهر است اما اگر فقط یک دقیقه بصفی باطن بقدر خفگی کوش برسد
 خواهد رسید که میگوید ای مرد غریز تو هم آخر در دنیا با نور تیر دارد

در میان اینهمه ذلتها ی همیشه بر شخص تو و بر اقوام تو و بر ملت تو حاکم اند
 چقدر میتوان تاباید ریه کور و بی حس نشینی تو هر قدر هم و هو خود را می خور
 قلم بر هر روح حقیقت شهادت که تو در اینم رفته اند ادبیت سست و نه
 مصدر صدسم خدمت نبوی تو صلاح اینهمه مخلوق و شرف ادبیت

خود را بچه اطمینان یا تو وضع قبیح نشا این زندگانی که کیف خوشیست
 بر غریز ترش از خدا و اوقات است آدم نبوی (حرف تمام) (چه باید کرد)

باید در همین جا که نیستند این در قلب خود به ایمان پاک بگویند ای پروردگار
 عالم من اقرار میکنم که تو به حق شرف ادبیت عطا فرمهم و در ادای حقوق

این موجب هر تصور که بکنیم اندک در حضور تو و بخت تو و قدرت تو قسم
میخورم که نشان و حقوق این رتبه شریف را در هر مقام ما دام الحیات با تمام
قوای خود محفوظ و محترم نگاه میدارم (پس از این بیان عظیم لکثیف صفا و بخت
لکثیف اول این خواهر بجز برونید که از امتیازی آدمیت را پیدا کنید و او را
نه هر و این مخصوص آدمیت خود قرار بدهید) (قایده این چیست)
امنا حلقه های سلسله آدمیت هستند بدون و بخواست ترتیب آدمیت محال
ست شخص هر قدر هم ارکم قابله بماند بیرون سلسله یک واسطه این از ارتباط
درونی آدمیت بی خبر و ارتقاء قدرت جماعت که محروم خواهد ماند -
در هر صورت آدمیت هر قدر پیش برود مستقر و لزوم است را پیشتر خواهد رسید
انسان از چه صفات معین میبوند از صفات برابری و کاست صفت سلاطین و علما
رتبه امت بدون هیچ ملاحظه هر رتبه کیفیات شخصی آدم است عظمیانی
آدمیت از میان بزرگان دین نمیخیزد محمد بن اسلام یک نفس خود را در ظرف
آدمیت هستند (لکثیف آدم با این چیست) (آدم باید نسبت با من در ظرف
بماند شرایط نهایت احترام و تقویت را بعد پاورد) این محرم کار علم و
مستحق این است که علم اردوی آدمیت هستند در جمیع امور آدمیت و تقویت
است که خطر آدم با جریسم و کوشش خود را با من خود دوخته باشد آدم با درایت
باید با و با من خود در حفظ مقام این تا به جا بیاستد شخصی که قدر و بخواهد این
را تا از من و ارتباط قدرت آدمیت هیچ نفهیده است
مركز خدمات این گماشت در جامع جامع معیت جامع آدمیت

عبادت است از اجتماع آن آدمیان که بجهت حرمت حقوق خود از یک
دایره مخصوص با هم متفق شده اند جامع در سه اصول آدمیت است
در هر نفر مالک محروسه چندین جامع هست و در جمعه باید آنگاه که جامع
بماند (ارتباط و اداره این جامع بر چه اساس است) بر اساس
نمونه است انسانی هر ولایت در هر مرکز ولایت یک مجمع مرکزی
ترتیب داده اند و در اینجا از روی اصول آدمیت تفکرات
امور هستند این جامع ولایات با هم چه ربط دارند و محکوم چه نوع
قوانین هستند

ای باب همه این تحقیقات باز است ولی از وصول بمقارن موقوف نیست
و شما آدم بوبید و دقایق این ترتیبات را به تفکر سر نماند
مطلب در اینجا میسران تصریح گویند که چگونه حصول مقصود هر چه ظهور
حالت حق انجام در دنیا قدرت علم و دقایق حکمت و تدابیر علم و
کرامت معرفت هست همه در ترتیبات این عالم آدمیت جمع است
عبادت به قدر بر این در عین جمیع این ترتیبات در کف هر ایت اعظم
محمد بن اسلام است بروید که از آن محارم هر ارجی را این مخصوص
خود قرار بدهید هر وقت در تهران از راه او محمل اعتبار شد اینچنین خواهد
بماند خواست برکت (در جای که به نام آدمیت چه باید کرد) باید بلد نظر
خود را در اینجا این قرار بدهید و بیرون نظر را در هر مقام باید یک جامع
برخیزد

که مصدر قدرت نمایان نموده شد عطف میفرماید
 دارای حرز عظیم بهر کس که وارد شود عزیز آید این انجا خواهد بود در میان هر نوع
 گرفتار محقق ابراز آن شد ترقی ایست و پستی و اوج و غم و اوج و حب
 خواهد آمد و اگر چه نماید و حکم قانون محسوس شود لکن آن بر کافه آدمیان حرام
 خواهد بود تا اینکه مظلوم را صلح نماید
 این حرز عظیم از سر ابرار تیر که عالم آدم است سبب قدرت باطن اثر آید ستوان
 در اینجا بیان گویند بر این حرز عظیم احوال پروردهای دنیا است
 آن مومن پاک که یا تحقق صاحب این فرمان آید نموده شد در میان هر نوع
 خطر از هر قسم آید روزگار محفوظ خواهد بود از اجتماع این تفصیل
 یقین در قلب خود تعجب نکنید که چرا این ترقیات از قدیم معمول نمیشد
 از کجا میداند اولی معرفت از قدیم و افعال این سرار و این ترقیات فطریه
 که از ازل کان ایمان اسلام گرفته است در دنیا آنچه علم و حکمت بود و آنچه علم بعد از
 این از مکتوبات معرفت بروز میکنند همه آنرا تسبیح انوار اسلام است کشتی نجات
 تنگرفت حسن نظمیات خاصه و کمال ترقیات عالم نیست که از پر تو یک
 تسبیح اسلام و اگر تکلیفات حقیقت اسلام تا این او هر در این ملک
 ظهور کند اندیشه سبب آن فقط از نقص استعداد خلق بود در این ایام
 که نداید ظلم و محققیات ترقی عالم نمود و غیرت این ملت با کجوش آورده
 ظهور قدرت آید و لذت تفقد الله و حق ستم این ملت مستند شد است
 آیت

آیت که امروز جمیع ارواح کرم و اولیای دین در ترویج این اصول تعلیم است
 صاحب دنیا را پیر از صدای آیت سحر است و کدام عالمیت که در
 معاینه این صدای حق یاری سکوت داشته باشد کجاست آن مسلمان بدین
 که تواند بود ترقی عالم و نکات این خلق دخی یا سلام ندارد و از برای دفع
 این درای مصائب چه تیر بر تقدیر و مؤثر تر از ترتیب آیت است
 آیت چه میگوید که بر علم علماء است و بر دیانت است و بر جبهه است و میگوید
 ای علمای دین ما در میان این ملت تباخت روح شریعت خدا از برای حفظ
 حقوق ملت یک اردوی اتفاق ترتیب هم ایام سرداران این حزب است
 یکم هر نوع استحقاق خود را شناسید آن مجتهدین جامع الشرایط که شایسته
 بقدرت یا انجوش عالی است که خوش بخت ایمان خود پیشرفت ما هم
 پیرو و فدوی او خواهند بود ای واران رسول خدا ای سیدای این
 ملت و از کون بخت در قید چنین رحمت رحمان چه تأثیر دارد یا کرامت
 این اتفاق ملی که در ظاهر و باطن کل این ام را تسطیر از دشمنان چه
 انکار خواهد بود که یک اقدام مردانه علمداران این اردوی نجات واقع شود
 و نه ای برادر مظلوم شما که در این دقیقه صدای روح آیت را این صرخت
 می شنوید شما جوانان برای ابر از نور آیت خود در چه عذر
 انظار دارید کلام حق روشن عقل اعم در روشن
 اردوی نجات مرتب برای کشف غیب
 اله اکبر
 ۱۳۱

کتابچه اصول آدمیت

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱) ساین یاد بر آدم که جوای علم و طالب آدمیت آمده است

(۲) مغفرتی نیست که در علم

(۳) مغفرتی نیست که در آدمیت

(۴) بر خیرای این عالم قدرت تو نیست که در ظلمت جهل خود را

مستغرق نماید، خیر خیر اقرار نیست تو در عالم انوار علم به
بین در آزل چه و بچوای کیم و حال در قرصه نوح پستی دلیله
افق ده

(۵) این در اول پادشاه روی زمین بود بجهت آنکه آدمیت را از

دست نرلم بود

(۶) این حال اسیر ذلت نمره بجهت آنکه آدمیت را فراموش نگذارد

(۷) ای آیه بیچاره بیچار که تو آرزو غفلت گزشت

(۸) اگر طالب قدرت هستی آدم شو

(۹) زنه که تو در آدمیت گزشت مطلوب در آدمیت تو هست

- (۱۰) برتری ای قلیه غفلت بر خیر کز این رساله را بجان اصول آدمیت را
 بدان که نبات کرمیست و خواهر بوی کز با قیاس علم و با قیاس علم تقرب نخواهی
 یافت کز با اصول آدمیت
 (این رساله شریفه شمس است بر مذهب و بیچ فصل)

(۱) حمید خداوند عالم

(۲) وصده لاله الله هو

(فصل اول در بیان معرفت آدمیت)

- (۱) این آن طرف محفوظات روی زمین بهم است
 (۲) شرف است این بر سایر حیوانات جز برای آنکه است که بر حیوانات
 قایل تر و تنزل نیستند و آن قایل تر و تنزل است
 (۳) از برای ترقی و تنزل این سه عالم است
 عالم حیوانی عالم صوری عالم آدمیت
 (۴) هر وقت این درجه نباتت بخوار در یک حالت معین نگاه میارند
 داخل عالم حسیله محسوب می شود

- (۵) هر وقت این درجه نباتت بخوار از آن مقامی که دارد تنزل میبرد
 داخل جهالات می شود

(۶) هر وقت این درجه نباتت بخوار از آن مقامی که دارد
 ترقی میبرد آن وقت داخل آدمیت می شود

(۷) پس آدمیت عبارت است از علو این بوالهی که مخصوص عالم نبات است

(۸) این در دنیا مشهور است که وجود بخوار از عالم حیوانی به عالم آدمیت میسر است

(۹) خداوند قادر که لایف آدمیت را در قیاس این و در بیعت کند است

(۱۰) جهالت که لایف آدمیت را از خطر آن محو کند است. انوار علم که لایف
 آدمیت را میبرد در نظر این محسوس و روشن می سازد

(فصل دوم در تکلیف آدمیت)

(آدمیت هفت تکلیف دارد)

(۱) اجتناب از بهی

(۲) اقدام به نیکی

(۳) در رفع ظلم

(۴) اتفاق

(۵) طلب علم

(۶) ترویج آدمیت

(۷) حفظ نظم

(فصل سوم در بیان تکلیف)

(۱) اجتناب از بری است آنچه نمی خواهد بر تو بکنند آن بری است

(۲) آدم باید بقول و بقدر و به هیچ قسم از حق مبرگری بری کند

(۳) عقربان این تکلیف را اول تکلیف آدمیت قرار داده است

(۴) کل نسیب به حجة تصدیق و استقرار این تکلیف مأموریم اند

(۵) هر کس بر گریزی بکند او آدم نیست

(فصل چهارم در بیان تکلیف در اقامت نیکی)

(۱) هرگاه کسی بر گریزی نکند فقط با اجرای این یک تکلیف آدم نخواهد بود زیرا اجتناب
بالطبیع هیچ کس بر نکند پس حجة آدمیت کافی نیست که شخص بر گریزی نکند

(۲) بری نکردن آدمی پایه آدمیت و اولین تکلیف بر نیکی است

(۳) تکلیف ثانی آدم نیست که در هر مقام بقدر قوه در اجرای نیکی بکوشد

(۴) آنچه بخواند که دیگران در حق تو معمول برادران نیکی است

(۵) آدم در دنیا مامور است که بر گریزان نیکی بکند

(۶) کسی که یک روز از عمر خود بگذراند به آنکه نیکی بکند نفس رزق و حیات خود را

از خداوند در دمیست زیرا که نزد کرم و کاه گزند است

(۷) کسی که نیکی نکند درخت بی ثمر است و حال آنکه خدا آن را درخت یا ثمر
افزیده است

(۸) خدا جمیع ثمرات نیکی را در خلقت انسان و در طبیعت گسترش داده است و آن را

مأمور کرده است که آن ثمرات را بر روزی دهد و هرگاه آن ثمرات نیکی را

بر روزی ندهد حیثیت با سربست خود و مخالفت با اراده الهی کرده است

(۹) هر کس مخالفت با اراده الهی بکند از رزق نیکی محروم و مردود است

(۱۰) اگر انسان نسبت به خدا محنت نیکی نکند با اجرای نیکی

(فصل پنجم در بیان تکلیف سیم در دفع ظلم)

(۱) آنچه حقوق حق است آن ظلم است

- (۲) آدم باید در عین ظلم باشد و در هر جا که ظلم به پیشند باید با تمام قدرت خود بمقام
رفع آن ظلم بپردازد
- (۳) ظلم محسوب دین است
- (۴) ظلم در هر جا و هر کس وارد باید دفع آن بر آدم واجب است
- (۵) آن ظلم را بخواهی تو نمیکند و آن ظلم که بر تو وارد می آید تو هرگز نمیکنی و آن
دفع هر دو واجب است
- (۶) ظلم کردن بر آدم بزرگترین است و اگر آدم در این است که نکند از دیگران
بزرگتر ظلم نمیکند
- (۷) دفع ظلم محسوب نیست مگر بمراد آن
- (۸) مردان غیر شراکت یا هر مظلوم و چهار یا هر ظالم
- (۹) در میان هر طایفه که مردان یا شراکت نیست که در انظار طایفه هستند
ظلم نباشد
- (۱۰) هر ظلم که حرف آدم نیست حرف آدم یا این یا شراکت یا هر مظلوم
ظلم نمیکند
- (۱۱) سکوت از ظلم مستجاب نیست و مردی است

- (۱۲) از برادر آدمی کلاف نیست که در دست نیاید یا شراکت آدم یا
حکماً دشمن بدی و بدی ظلم باشد
- (۱۳) آدم باید اقله نفعی بفهماند که مستحق ظلم است
- (۱۴) کسیکه ظلم عداوت نه است یا شراکت هر چه در دست است
بست تر است
- (۱۵) هر کس که ظلم را دفع میکند بزرگترین است که یک دنیا را از ظلم ببرد
(۱۶) خوش ببال که که ظلم نمیکند و از بد بخواهی ببال که که حساب
دفع ظلم می شود
- (۱۷) مردان بسیار ظلم دین است
- (۱۸) بدون مردان زن کافه آدمیت محسوب است
- (۱۹) ظلمی در تو وارد می آید و حق است که آن ظلم را بخواهی
اما ظلم که بر تو وارد می شود و تو ایستاده ای و آنرا نخواهی داشت و آنرا
آدمیت در وجود تو یاقه است باید در دفع آن ظلم در عداوت مظلوم
با تمام قدرت خود جستجو کنی و تمام

(۲۱) باید انقدر خود داشته باشد که بقصد هر ظلم که در یک ملک یک نفر وارد نماید ممکن نیست که آن ظلم بکلی آن راجع شود و آنچه راجع بکلی است محکم است که با مال راجع به یک از آنها آن ملک نباشد

(۲۲) چنانچه ظلم وقتی آن است که راجع به یک است همان که ظلم بر سره چه سیرانی بکنی

(۲۳) لغت بر ظلم نیست مگر با قدر از ظلم است

(۲۴) ورود آن آدم با این باشد لغت بر ظلم اقرب بر دانه
(فصل ششم در بیان تکلیف چهارم)

(۱) اتفاق اسباب خرابی بنیان ظلم و مایه آلودگی دین است

(۲) آدم مامور است خود را در دنیا بغير مستواته پیاورد مگر با اتفاق

(۳) آدم بیکم عقده و یکم طبیعت نخواهد بود با آدم متعین باشد

(۴) درجه این طوائف بسته بر وجه مردان ایشان است و یک معنی

و قدرت مردان وقتی که مکرر در میگردند که مردان احادیث و غیره
در عالم اتفاق جمع شود

(۵) اتفاق بنیان نظم عالم است

(۶) کسیکه با جمیع آدم متعین باشد آدم نیست

(۷) اتفاق قلعه عدل و مافوق زندگی است هر کسی خود را از اتفاق آدمیت خارج بزد بدو آنه میسر ندارد قلعه هر خود را خراب و لشکر ظلم را دعوت سبانه نخواهد

(۸) بدترین دشمن خدا کسی است که خدا با اتفاق آدمیت بر سر تن بر آید
اتفاق کارخانه آلودگی دین است

(فصل هفتم در بیان تکلیف پنجم در طلب علم)

(۱) خدا باین روش چشم که است فرموده است یک چشم ظاهر من

و یک دیگر بصیرت معنوی چنانچه در علم ظلم هر یک از این دو چشم هر یک

در علم معنی یک از این دو معنی و آن از این دو معنی مجموع آنهاست

که خداوند کرم از نور حقیقت خود قسمت بصیرت بر آدمی کرده است

(۲) در دنیا آنچه نقد معرفت و کمال بود که مکرر از بر تو است علم است

(۳) آن تا باقی الیه علم نرسیده است کمال نیست و هر چه بعد از آن آید
در کمال نیست

- (۴) رسیدن بعلم موقوف باجهاد ان است
- (۵) هر کس طالب علم نیست بکوشش و محنت در طلب کسب علم نیست
- (۶) حکم بایر طالب علم باشد
- (۷) اقباب علم در مدینه شریفه است
- (۸) مدینه شریفه مجمع انوار حق است
- (۹) منتهای رتبه آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است
- (۱۰) مدینه شریفه علم را اصطفا دارد
- (۱۱) بیسپهر افتاب مدینه علم را نخواهد دید گرام
- (قصه ششم در بیان تکلیف ششم در ترویج)
- (۱) تکلیف پنجم آنست که بخور آدم بکند تکلیف آدم آنست که بکند
- (۲) مغرور قدرت آدمیت بایر عدد آدم را زیاده بکند
- (۳) آدم بایر هر دیکه که بتواتر آیت را ترویج میبرد
- (۴) آدم که بکند دل و جان خود را وقف ترویج آدمیت بکند

(۵) نبات دنیا موقوف ترویج آدمیت است

(فصل نهم در بیان تکلیف هفتم حفظ نظم)

- (۱) آدم باید تعداد ضعیف است قدرت آدمیت در موافقت افراد آدمیت
- (۲) موافقت افراد آدمیت کفایت نیست بکریا استقرار یک نظم
- (۳) نظم آدمیت عبارت است از کمال انوار عدل که بحجبه و صلوات موافقت آدمیت و موافقت
- (۴) در هر عصر از این حفظ نظم موافقت آدمیت یک نظم می باشد
- (۵) اختیاری نظم آدمیت در مدینه شریفه است
- (۶) بیرون نظم آدمیت افراد آدمیت همه از یک صراط مستقیم
- بسیار است که نخواهد بود
- (۷) نبات آدمیت موقوف بحفظ نظم آدمیت است
- (۸) حفظ و تدبیر و حکم مبنای نظم بهر آدم واجب است
- (جزوه ویم در قواعد نظم و مقتضای نزهه فصل)

(فصل اول در معنی قواعد نظم)

- (۱) قواعد نظم به معنی قدرت آدمیت
- (۲) بدوی و اعراضی نیست و بدون نظم تعلق است و نه آدمیت
- (۳) نیکی کن درستی نیست قواعد نظم خارج از لزوم آدمیت است
- (۴) در هر نقطه نظم قواعد نظم حکم است
- (۵) هر قدر در علم آدمیت یا بدیروی معانی و لزوم قواعد نظم در نظر تو بیشتر جلوه خواهد کرد
- (۶) اتفاق آدمیت عبارت است که بر روی این قواعد بنشیند است هر ارادی که بر یک نقطه اتقوا بعد بر سر این قواعد بنشیند که یک است عبارت خود را خراب بکنند بآنکه توان در عین انحراف یک نقطه را تغییر نماند
- (۷) در ارادات خود تغییر مکن و هر آنکه آنچه در سیر انیستی پیش از این خواهد داشت و آنچه در سیر بلوغی مافوق آنرا خواهد دید
- (۸) قواعد نظم را در مرتبه شریفه معین فرمهم اند
- (۹) آنچه هست در مرتبه شریفه است
- (۱۰) تا به نظر نخواهد رسید تا ترس نخواهد دید و نخواهد رسید که قواعد نظم

(فصل دوم در شرایط آدمیت)

(آدمیت نظم مرسته شرط دارد)

(۱) ارتباط

(۲) اقرار

(۳) تمسک

(فصل سوم در بیان ارتباط)

- (۱) آدم باید با قفای تکلیف اتفاق یابد علم آدمیت یک لفظ مخصوص است
- (۲) حفظ و روابط جزای آدمیت با علم آدمیت محمول باشد صحت است که از جانب اولیا علم مخصوص از برای خدمت ماسوثر است
- (۳) لقب این ماسوثرین است
- (۴) ارتباط در علم نظم به معنی داشتن یک اسمیت مخصوص
- (۵) هر آدم باید یک اسمیت مخصوص داشته باشد
- (۶) این واسطه است میان آدم و عوالم فوق آدمیت

(۷) این که از ارتباط اقراریت است

(۸) کیسه این نهفته باشد از اقرار اقراریت فرج است

(۹) این در هر باب که باشد باید او را محترم داشت

(۱۰) بدون این ارتباطیت و بدون ارتباط اتفاق و بدون اتفاق

(۱۱) آدم باید هم این خود را هرگز بروز نهد هرگز باند این

(۱۲) آدم باید آنچه از این خود بنویسد هیچ کس بروز نهد هرگز باند این

(فصل چهارم در بیان اقرار)

(۱) اقرار غیر عارف با اقراریت خود

(۲) مضمون اقرار از این قرار است *خبر اقرار کنم که آدم هستم*

(۳) هر کس بخواند اقراریت بنویسد باید این مضمون را در پیش این بنویسد
بزرگان جاری نماید

(۴) آدم باید در هیچ موقع اقرار با اقراریت خود نمی نماید نه باشد

(فصل پنجم در بیان قصد)

(۱) آدم باید برای کفایت اقراریت را موافق اصول اقراریت بگوید قصد
معین بر عهده خود و جیب زد

(۲) مضمون قصد از قرار این است

*خبر اقرار کنم در حضور خداوند عالم و ارواح شایسته بر سرین و مدینه
مقرین و اولیای این در این مکان قصد بر کمال صدق و راستی
تقدیم کنم که هستم آدم باشم و کفایت اقراریت را موافق اقراریت
که شفا و تحریر از جمیع معسرین العالم و منعم و خواهر شده مالک و
جنازه بدارم و اگر از این قصد خود کنول تا یک ملعون ازل و
ابدا و در خداوند لدریک نه باشم*

(۳) هر کس بخواند اقراریت بنویسد مضمون قصد فرق را در پیش این بنویسد
جاری بزد

(فصل ششم در طریق ترویج)

(۱) در ترویج اقراریت سه طریق است اول طریق تربیت و دوم طریق
تقویت سیم طریق سعادت

(۲) تربیت غیر ترویج اقراریت بزرگان

(۳) تقویت غیر ترویج اقراریت ببال

(۴) سعادت بغیر ترویج آدمیت بیان

(۵) آدم کام باید آدمیت خود را در هر یک از این سه طریق به طور
برکاه آدم شود و در این هر سه طریق قدم بر نه باید در یک از این
ثابت قدم باشد

(۶) باید دهنده یا سعادتمند یا تقوی یا برکت یا دارای هر مقام

(۷) کی که توان از هیچ یک از این سه مقام یا آدمیت خدمت بکنند و او را آدمیت

نیت و او را ابراً بنیاد فقر آدمیت سخت

(فصل ششم در طریق تقویت)

(۱) آدم باید به قدریکه تواند از این سه طرف تقویت آدمیت ببرد

(۲) سه تنه تقویت است که آدم از این سه در مقام آدمیت به مضایقه نماید

(۳) وجه تقویت کلام باید توسط امین با ولیای مدینه ترفیع برسد

(۴) وجه تقویت کلام صرف تقویت آدمیت میور

(۵) مدینه ترفیع است که از هزار دینار شریعت تصور از این اتوبه شخصی در مقام آدمیت

(۶) کی که از ادای رسم تقویت مضایقه داشته باشد باید او را بالحق آدمیت

نزد از بر که وجود او انقدر در مصرف است که این رسم جزئی را می تواند کس
و ادا نماید و انقدر به عقرب است که هر تقویت را می تواند بقصد

(فصل هفتم در طریق سعادت)

(۱) سعادت حقیقی عبارت از آنست که آدم به کمال حفظ وجود آدمیت نهایت برسد
و غیرت را بکاربرد

(فصل هشتم در طریق تربیت)

(۱) آدم باید در هر موقع جان و فهم و عقل و تدبیر خود را صرف خدمت آدمیت ببرد

(۲) تربیت در هر مورد خود تقویت نفس را مستعد آدمیت شخص و او را مراقب قوه

بترتیب نظام دادر آدمیت نفون

(۳) آدم باید در هر جا که راه تواند تربیت نماید

(۴) زنده مبدل اطفال آدمیت نیستند تربیت آنها بر هر کس از این چیز واجب است

(۵) بهتر از این نیست که آدم دیگری را آدم بکند

(۷) آدم باید در هر جزای یک جامع باشد

(۸) کی که جزای یک جامع نیت از افاق آدمیت خارج است

(۴) سعادت لغیر ترویج آدمیت بیان

(۵) آدم کامر باید آدمیت خود را در هر یک از این سه طریق به طریق دیگر یا در هرگاه آدم نتواند در این هر سه طریق قدم بزند باید در یکی از آنها ثابت قدم باشد

سیم ...
ترا در زیر آنکه و بخواه انقدر به مصرف آن که این رسم جزئی را مقید آنرا کند
و ادا نماید و انقدر به محقق است که مع تقویت را مقید آنرا بقصد

(فصل نهم در طریق سعادت)

(۱) سعادت حقیق عبارت از آنست که آدم بجهت حفظ و بخواه آدمیت نهایت بزرگی و غیرت را بکار ببرد

(۲) اهر سعادت مستحق آدمیت هستند

(۳) دفع دشمنان آدمیت مخصوص محول بزرگان اهر سعادت است

(فصل دهم در بیان جامع)

(۱) جامع عبارت است از اجتماع آدمها در تحت امانت یک ایمن واحد

(۲) اجزاء جامع در هر جا که جمع باشند جامع است

(۳) از ترتیب جامع باید یک مقام اتفاق جزا و نسیه وصول سعادت مقصود باشد

(۴) در جامع باید از هیچ مصلحتی که بکسر از علم و آدمیت

(۵) کسیکه آدم نیت نباید در ضمن جامع نبود

(۶) در هر جامع باید یک ایمن مخصوص داشته باشد

(۷) اگر آدم باید در ضمن اجزاء یک جامع باشد

(۸) کسیکه اجزاء یک جامع نیت از اتفاق آدمیت خارج است

- (۹) آدم شمارست هر جاس که بخواد برود اما بايد از اجزاء جاس اين نحو باشد
 (۱۰) اجزای يك جاس بايد اقلد ما هر يك قسمه در جاس خود جمع شوند
 (۱۱) مطابق اقوالی كه در جاس پايه بايد در قارج كنج مخفی باشد
 (۱۲) عدد جز يك جاس بايد نه از ده كتر و نه از دهيت چند شتر باشد
 (۱۳) عدد آدمها هر قدر در جاس شتر باشد معز آديت در آن جاس شتر برود خواه كه
 (۱۴) آدم هر قدر در جاس شتر برود بعد از تقصود در يك تر شيو
 (۱۵) جاس مدرسه آديت است

- (۱۶) جاس مجمع ارتباط و بيان قدرت آديت است
 (۱۷) جاس بايد كلد يا كيه سر متحد و در كلر حر كات خود كدام مد مربوط و مقيد عوام فرق باشد
 (۱۸) كيه معز و قايه و مقصود جاس را مقصود مقصود از سر آديت است معز مقصود است
 (۱۹) امين هر جاس قادم مخفي و بيان مطلق آن جاس است

(فصل در ادم و رور و ن بان لم آديت)

- (۱) هر كس بخواد خدا آديت ثبو اولد بايد يك از امنی آديت را امين خود قرار دهد
 ثانياً بايد در پيران امين با آديت خود اقرار كنند بعضون فقره لم نصيب
 ثالثاً بايد در پيران امين قهد آديت را بزيان خود جابر نمايد
 (۲) هر كس اين سه شرط را در پيران امين خود بجا آورد امين بايد آديت او را اهدا
 و او را در اجزاء جاس خود مقيد نمايد

- (۳) تصديق امين با آديت شخص بايد باین مضمون باشد خي امين آديت هستم
 يا آديت تو تصديق دارم و بكم اياته كه از مدينه شريفه خي كوده است تو را اذخر
 اتفاق آديت مي سازم
 (۴) بركت كيه بعد از اذخر شدن با آديت يا برسطه يا استحقاق خود آديت خارج شود

(۵) آديت بسيار كه سعادت اين و خيرات است

(۶) وای بر كيه كه آدم نيابد

(فصل در ادم در بيان اجزاء سعادت)

(۱) سعادت آديت كيدن مدينه شريفه

(۲) بقا اين مقصود عالي مخفي است

(۳) يافق اين لقاح مخفي نيت كيه با آديت

(۴) امين در هر حال نظم مصدق آديت است

(۵) تا آدم از امين خود يك نكره مخصوص نداشته باشد بقا مقصود ابر او را اي او
 باز نخواهد شد

(۶) اياته سعادت آن سعادت تدرجه مقصود است كه امين آدم ميدهد

كه راه مدينه شريفه را از پيران او باز نمايد
 (۷) امين اياته سعادت را نمي توان بيس بر هر كدامي كه خود ميخواهد

- (۸) آدم تا کلفت آدمیت را درست بعین آورد و یا مدتی در طریق آدمیت قدم نرزد مستحق اجازت سعادت نخواهد بود
- (۹) اجازت سعادت باید سبب کمال آدمیت باشد
- (۱۰) هرگاه این کسب مستحق بنا بر اجازت سعادت بر هر آن امین خائن و از درجه آدمیت خارج است

(فصل سیزدهم در شناختن آدم)

- (۱) هرگاه کسی گفت خرم آدم هستم یا بر او را آدم دانست
- (۲) هر کس مصون تعدد آدمیت را بزیان جاری نکند او را باید آدم دانست
- (۳) هر کس هر یک از امتی آدمیت را با نامت نمیگوید گو او را باید آدم دانست
- (۴) هر کس که یک امین یا آدمیت او تصدیق کند او را باید آدم دانست
- (۵) هر کس اصول آدمیت را از اول تا آخر خوانده باشد یا بر او را آدم دانست
- (۶) هر کس گفت لدا له الله یا بر او را باید آدم دانست
- (۷) هر کس گفت یا الله یا بر او را آدم دانست
- (۸) شرایط فوق سعادت طی هر آدمیت است
- (۹) هر کس که از سعادت راضی هر کس یا بر او را آدم دانست
- و ما را میگوید آدمیت خود را انکار کرده است آدمیت

(۱-)

- سعادت مکتوبات و از آدم بر جای نوشته بود لفظ
- لیکن مرکب از لی سیلخ نوشته میوه یا عدد آنها
- صد است ۱۰۰
- سعادت شناختن آدمها یکدیگر را هر کس نخواهد چو را
- با دهمایشنا سر در اول مدقات باید بر تپ ذیل
- عذر کند (یا الله الله اکبر و صده)
- بعد از ادای طهارت فوق بادت رست است سبب
- دست چپ خود را بگیرد
- طرف مقابل اگر آدم باشد در جواب او بگوید سبحان
- الله لدا له الله محمد رسول الله
- بعد بادت چپ خود را رست سبب به دست رست خود را
- میگیرد ۱۰ در نوشته جات سعادت لفظ سلام است
- یا عدد آن (۱۳)

(فصل چهاردهم در انکار آدمیت)

- (۱) هر کس گفت خرم آدم نیستم او را آدم نیست
- (۲) هر کس از اتفاق آدمیت خارج شود او را آدم نیست

- (۳) هر کس بطور کمال بخدا قنایه آیدیت رفا رکته او ادم نیست
- (۴) هر کس تقیر از قیام منکرو یا مخالف آیدیت با حق او آدم نیست
- (۵) هر کس کفر آیدیت حق باشد حیوان است کور و دیوانه باید در هر حال با و رحم کفو
- (۶) هر کس آیدیت اظهار عداوت کفو او مخرب دنیا و دین خداست
- (فصل بیست و هشتم در کفایه و ترتیب امانت)
- (۱) امین باید کلمه محبت مخصوص از جانب اولیای مدینه علم بعین نرسد
- (۲) هر کس بیرون جبهه بکذب بخوار امین آیدیت قرار بر هر او دشمن آیدیت است دفع او بر هر آدم واجب است
- (۳) امین باید در کلمات جمیده بر حق آیدیت باشد
- (۴) امین باید هم مرتبه و هم تقوی و هم سعاد باشد
- (۵) تأمیریت مخصوص امین عبارتست از ترتیب و حفظ ترتیب جامع
- (۶) امین باید کلمات جامع مخصوص داشته باشد
- (۷) امین در هر کج که آیدیت کند باید استقامت جامع ترتیب
- (۸) در خدمات با آیدیت باید از نظام و حفظ ترتیب جامع صورت

- (۹) امین باید مرتب و روزمره منظم نظم و از دیار روتی جامع نحو باشد
- (۱۰) امین باید در هر جامع از یک تا سه نفر نایب داشته باشد
- (۱۱) امین باید آفتاب همه کینه همه جامع را در یک محفل جمع نماید
- (۱۲) امین باید بیایه اصول آیدیت را بخوله در جامع خوله در هر حال از تعداد باشد بزبان خوش حال و خوش طریقت از هر جامع نماید
- (۱۳) مبایه اصول آیدیت باید بر تیر چنانست که صلح استماع باشد
- (۱۴) امین باید در خطابه از اجازت سعادت بقدر قوه مراقب ترتیب خطابه باشد
- (۱۵) امین در هر خطابه آیدیت باید کلام تابع قواعد و ترتیب از روی تنبلی موافقت تابع نادى حق باشد
- (۱۶) امین باید هر نوع اشیا و وجوه که در طریق تقوی از غیر آیدیت وصول نماید با تمام تیر وسط نادى حق بخیرانه مدینه ترتیب برساند
- (۱۷) امین مختار است در اینکه هر کس مخالف آیدیت رفا رکته او را از اتفاق آیدیت اخراج کند
- (۱۸) هرگاه یک آدم از امین خطا کند و یا از امین در حق کذب بگوید و یا در حق کذب بگوید و یا در حق کذب بگوید و یا در حق کذب بگوید
- (۱۹) امین از عالم آیدیت چه در جامع و چه در خارج از جامع که بر او چه باشد و چه نباشد که متعلق با آیدیت باشد و یا غیر از آیدیت باشد و یا در خطبه طریقت بر هر

(فصل نهم در ضمه)

- (۱) ای صاحب غور اگر این رسد در ابرقت مد خطه نعمه الله تری از خدای اتفاق آیدستی
- (۲) شخصی که منزه و مقصود آیدست را تا اجمد در کعبه باج مهر است که در میان خود او صف قدرت آیدست تمام
- (۳) اگر از قبول آیدست تر دیداری و ایرادی نیست نه نشسته باش کم ایراد تو از لفظ اطلاق قدرت
- (۴) در نظام آیدست لفظ نیست در جامع هر ارگه یا یک بنای
- (۵) در آیدست هیچ چیز نخواهد یافت بر بقدر دره خدای عظمی و عظمی با ظرافت شریف ضرایب شد
- (۶) آنچه صرف شریف ضرایب است آن صرف آیدست است
- (۷) آیدست بغیر حفظ دنیا آیدست بغیر قدرت دنیا
- (۸) اگر بغیر طایب حیات تحقیق آدم بغیر نبات دنیا
- (۹) خدا ترا از بر این دنیا فریب است خدا از دنیا ماموریت شخصی
- (۱۰) ماموریت ترا آدم ندانند است
- (۱۱) اگر عالم هر تیرس از خدا و آدم نبوی و اگر نظام هر یک کن بخود

و آدم نبوی اگر بگوید هر یک کن بجاست اینهمه مخلوق پیاده و آدم نبوی
به بین در طراف چه بدیده و چه زده و چه ظلمها بر پا نموده اند

- (۱۲) تفسیر این اوضاع نسبت به آیدست قدرت
- (۱۳) اگر از آیدست خنجه ها چه خواهد شد اگر ترشهاستی نظام
- (۱۴) اتفاق تو را با کمال آیدست جمع خواهد گشت اگر از ضعیف استی
- (۱۵) نظام آیدست تو را قوی خواهد گشت
- (۱۶) آدم نبوی که قدرت آدم در آیدست است
- (۱۷) آدم نبوی که قدرت تو را در آدم دارد
- (۱۸) مبارک برای مدح است نسبت کنز آیدست خوب باشی
- (۱۹) بد آنکه اگر مکر آیدست خود با هر خیر دنیا و ملعون از او
- (۲۰) ابر خواهد بود
- (۲۱) سر زشت جو در دنیا بسته یک لفظ قدرت اگر بگوئی آدم
- (۲۲) استم قدرت آیدست را بهین یک لفظ برابر آیدست اگر بگوئی
- (۲۳) خسته آدم نیست بهین یک لفظ به آنکه ملحق تو بر قدر است
- (۲۴) معظم به سقا و عظم امداد کعبه

(۱۸) ای س فردیای سیر استر نهیت که تو قصیده

(۱۹) سفر و قصد سیر در مدینه شریفه است سعادت دنیا و آخرت تو
حاصل بیدینه شریفه است

(۲۰) زمین و آسمان تو ثمره سعادت سیر هر

(۲۱) ادراک سعادت سیر نخواهد بود

مگر از برای

اکرم

ص

بسم الله الرحمن الرحيم

(شماره ۱۰) تحفه ذالعی رفیق امانت خبر و اول

خیاب آدم پرین امور تعذبات دیوان ویرانه ملک فکرت
ملت که و یکا پش از این بهجت چشم و کوش خوراه قدر بیست
صلوات که بر حال این ملت ترحم نکند و یکج از ترحم سکت چه صدر
در میان چنین مصائب عاصه ترحم مندرج است شایسته صحرای مایه تا فریاد
و پشیمانی تفرقه به نهاله چه میتوان کوه و دشت تهنیت
نایا اگر تهنیت یا زلفه آذیت نماند که تهنیت به مقام کار
برآید کار و مقام حجاب نماند شخص است نماند تحقیق فضایل خود
و یکم انتخاب جماعت امین آذیت نصیب آید از ترتیب این سلسله ترفیع
و از مصادع علیه این حزب الله اصداح کافه دارید از روی بگریز
تاریخ و یکم اصول ترتیب غرض این سیرت در زنده و ترقی به ملت هرگز
حکمت نقیم که با لفاق و اتفاق ملت در هیچ عصر صورت نگیرد که ترتیب
ترتیب جماع اول شرط ظهور قدرت ملت است

جماع قدرت که یک ملت هرگز نماند نخواهد که با لکان جماع نهاد از برای
ارباب جمیع از برای جویندگان قلع از برای آن ارواح کرم که بهیت
پاک آرزو مند احمای این ملت بهند اقدام خدمات نیت که در این ملت یانی

جامع بودند عقد کدام مؤرخ قلب کدام محسن در مقام سعادت
خان قدرت سید اند به حس و یکا نرسید در ایفای این مأموریت
مقدور از قدرت خود هیچ تردیدی نداشته باشند (سوره عکس آیه ۱۰)

(و الذین جاءهم و اذین لتهدیتهم سبیل و ان الله لمع المحسنین)
عده و بر هر قسم تأییدات روحانی در عالم ظاهر و غیر معلوم جماع که در عالم
رسیده که در تقویت و ظهور ترفیع نبل هر نوع است را بر خود واجب برآید
با چنان توجهات طایفه و با آن اقرار از آن که مرکز قلب پاک است
کدام قدرت است که در راه قلع از برای یک عمر معلوم است آن نفوذ در هر
مقامی که باشد باندک استام سید اند جمیع از سنان و اقدام معلومین را بر
و رفوع جمع نماید و راقی اصول آذیت یک جماع به ترتیب برآید
(سوره نوره آیه ۲۱۴) و اندر غیر یک دقیقه (با چنان تقدیر)
با یکدیگر ارتباط جماع کدام قدرت است که هر کس و درایت می تواند از راه
تقدیر نماید شرط قدرت برای از خود فراتر این خواهد بود که در سیرت
و اس خود را در تفرقات جزیه تفوق نماید جمیع آن دقایق که بهین ترفیع
میرسد در وقت ظهور و ظهور خواهد شد کار امر و در قضا نیت که آدم
سیرت نماید آدم جمع نماید جماع ترتیب برآید

در اکت دانا خوب سید اند مطلب از یکا باید شروع نماید سیددی
ظلم چنانکه مشهور علم عالم است روح پشیر را در این ملک خفته که است

غاصبان حقوق ملت اهل این خاک را به محمد برقع ذلت ایسر بطوری
عادت داده اند که این پیچیده که تصور یک وضع دیگر را خارج از حقیقت
میدانند باید اول برقع این غفلت نوم کوشید باید عقل استعداد
بدرج سیدار کو و تلفت این حقیقت سخت و رضای عادل این ملت را
از برای آید ریای ملت نیا فریده است

رحمت الهی علوه بر تویدای عقبا در همین دنیا نیز نعمات و اقوی آدمیان
قرار هم است و ظمان ملک به را پایال اغرض نفوس خسته اند از شرح
مصائب آن این که را باید زهر مردم ساخت که دفع هم این مصائب
در دست خود ملت است و ظهور در ملت محلی نیست که با لفاق ملت
باید در هر گوشه در هر مجلس بر سر هر سر بر زبان مردم جاری شود و از لفاق
ملت شرط ناگزیر بقای اهدام و اولین فرضه حق بر کسی نرسد و آن ناممل
و در میان این طوفان بیداری ملای آرا لفاق ملت خارج به اکثر دشمن اهدام
مکرم خدا و کور تر از حیوان دنیا است اگر حقایق این طایفه را بطوریکه باید
نقائید حکمرانیت که قوی پاک و صاحب شعور و الغور طالب جان لفاق
توتو هر وقت و هر جا این نوع دشمنی استعداد پیدا کند قیود آنها باین
دایره اخوان الصفا موقوف بخواهد و باید حجاب آنها را دور کرد و بیرون کرد که باز
مستقلیت و صفات مردانگی شخص در دست مطلق تویدای هیچ یک از ابواب محاربت
آدمیت را بر روی او نخواهد کرد صفات لذت آدمیت همان است
که کربان نرسد آدم باید مدتی طالب علم مکتظلم

مستحق قانون مروج آدمیت از روشمند جمیع ترقیات دنیا باشد
آدم باید بر لفاق را به نحوی فهمیده باشد که در تقویت این انگار و در معاف
اخوان آدمیت از هیچ قسم قمار کار رضایقه ندانسته باشد رسم است
در این این جماعت بر رسم است (ایست عقبا) (ایست لای)

(ایست بیری) آدم می یست نیست که هر یک از این سه طریق یعنی
آدمیت باشد که که هیچیک از این سه طریق با آدمیت حدت نکند
و همچو به صرف و از خود آدمیت خارج است در رسم معاونت
و همچنین در کل این آدمیت جراثیم بسیار جمیع صفات مردانگی
جراثیم اولین مستحق حقوق آدم و آخرین پناه مظلوم است بدون جراثیم

نه زن که هست نه آدمیت نه جماعت و نه اهدام
در تضاد عالم کیرائی اظهار شرفی و از برای هر ایت است سر از سر روشن می
چشم همان است جماعت این است



این است که در ظاهر ظمان ملت کس سنجو است در قلب این است ضرایف
خوار می کنند باید همین انوار آدمیت در پناه در این ملک منشعب سخت
شرافت آدمیت توفیق آسمانی است آدم باید این شرافت ذائقه خود را به رستی
بشناسد آدم باید از آدمیت خود بهر جا فخر کند که از آدمیت خود ترسد
نه آدم است و نه قاید آدمیت آدم باید در اول ورود خود برادره اخوان الصفا
صدق نیت خود را در حضور امین بقید همین عهد نماید که یک در قبح خود
آدمیت حس نمیکند باید گفت را بگوید (حق آدم نیست) تا بعد از آنکه خود را آدم

تفاوت و ادیت خود را خله در نماز و خله در موقع دیگر بشدت الله اگر تصدیق
 گو اگر نسبت با ادیت عبادت را به سرکب خجانت بود اسم آن زنی و
 و جو آن دشمن است عالم را به چه زور از صفه ادیت محکو
 خارج از چنان حیوانات تادر در این عدد شوم یک جنس دیگر است که درین دنیا
 و ناموس خود را بطبع موجب موهوم تسلیم روی ظلم شده و دانست می شود
 آلت هر قسم ادیت خلق و مراح هر نوع رذالت در آن قرار می گیرند
 این جنس گروه را باید از این سلسله غیرت پرور بکجا برانند فقط از روی
 ترم در مواقع مناسب باید این را بحدیث نفقت ساخت که آن قسم ظلم بری
 چقدر مغایر روح اهدم و تاجیک در وجه منافه مصلحت خود است
 هوای این به بختانیت در طرف دیگر که را منحصر باین گفتار مناصب و باین
 بین فرستند و خارج از این نسبت را بر دنیا چه کاش و چه نه را دیگر است
 بیخ خبرند از در عده و برتر قیات حاله دنیا اولیای اهدم از بر سعادت
 انبیه بر آرم چه نیرای عظم می اند
 از لغات و از لغات آن حالت حق در مصلحت اهدم است بکجا غافل شد
 باید که این را بقدر قوه بر این مهم اگر جمع کرد باید بطریق دیگر شود
 بعد از دم حاله که در کاش و در ترقی و سعادت دنیا و آخرت موقوف بطور حالت نعمت
 و کج در وضع گفتار این معنی را بر این حقیقت را از دست طرثون گو که بچیک از نعمت
 و است حق از حق خود بر دوز نخواهد گو
 و نظر این پس رحمانه باقی است بانه حکما و با رنوط خواهد بود مبشر و

و تحقیق عاصیین یقین است که بعد از این خردان سوال خواهد کرد که
 و است حق لغز صواب و شرح این مسئله مستقماً راجع به
 معرفت علای اهدم است علای اهدم خدام مخصوص حق
 و محرمان اسرار سبحانی هستند آنچه از این مسئله و است حق معلوم
 دنیا است و آنچه می توان در همه جا تصدیق گوید که کمالات
 احکام شریعت و روح تاریخ عالم از اول تا آخر راجع به همین مسئله
 و است حق است ماسویت جمیع انبیاء و محمدات این هم لغز است در کتب لغز
 هیچ نقطه نیست در صدق این مهم اگر نباشد
 کل اشیا اظهار جمیع بران طریقت محسوم حکمای راشدین هم
 وقت و هم جا در ظاهر و باطن مروج اصول و است حق به اند
 و امروز مسئله کمالات است که دنیا را آم نخواست هر گرفت و معانی
 قدرت است نه ظاهر نخواهد شد سر پس از استقرار و است حق
 و چون حصول این سعادت بی کفر یا هزار شروح توضیح نماید بر این مملکت خواهد
 بود که بر اتفاق جماعت لهذا محسوم اولیای علم بهر زبان تا کیروا
 دنیا که در این ایام بحران عالم اول فرایض هر مسلمان نیست که بشک
 قدرت حق تعالی اتفاق مسلمان و به تیره لوازم و است حق حساب

فلاح عالمه بود جمیع از عقل و محول صراحت اند که کل تربیت
دست حق را یکدم در یک مجلس بفرستد
باید با آنها که گوید ارباب علم بر چه جهانیان یا تربیت
از برای همکس مقدور نیست که با طریق و با آن رسید و حکمت را بدست
مقرر رقم (سوره غفران ۱۷۳)

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيْ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) بعض منصوص دیر کمال اطمینان خواستد گفت آنچه هست و نیست ما هر را می بینیم خط این پیغام آنست که تقصیده اندر رای معرفت پیاپی تراز باین نوع جهال که هر چیز را میدانند بنا بر وقت راضی به کوه ایستاده های جلد سزا بخور با غوغای قریزند (سوره عنکوت آیه سوم)

(وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَعَ الثَّقَلَيْنِ)

ارایه صفات که خط دیگر است که قطعاً حواس عالی را برکات جذب خواهد کرد
بنابراین در قدیم قاطبه مردم در تحقیق سبب صفت طلب یا تنوع گویند مثلاً
می کنند عرض طلب حقیقت حواس خود را و وقت صفات شخص بنمایند
شاید که در این تیز از صفات طلب صرف نظر تمام بر شخص مورد توجه غرق
می باشد و اهر خواهند شد باید اصحاب هوش را زود بوقت سخت
که در آنها سبب کمال خارج از این شخص است

مطلب بقدر عال و انقدر روشن است که بدون هیچ حجب یا عقبة رصدي
توسط طلب از نظر ارباب الدلیه حقیقت ثبوت او را بوضوح و محقق صوره این نوعی است

که اولیای معرفت و روحیه اصول آدمیت و جوهر خوار از هر دایره خطاری
یری حرام در هم خوار از نظر یک حکم اند
از برای تحقیق سلب اثبات صفات صغیره بهتر از این که در مقام پندیده
سلب بجز منفی است تحقیق هیچ شئی در میان نباشد

توضیح این حقایق از برای کلام مستخرج از اینجی همسنگی که نخواهد داشت
مسئله در نظر بعضی قطعاً متبرجوا و بعضی مترتب است چون اهل این
کتاب مدتها در حکمت کلمات ظلم از فایده اتفاق منع لیم از قواعد
ترتیب اتفاق ملی یا مله بری و بی غیر مانده اند همسنگی لایق تر تر است
در حکمت ترتیب جماعت از اصول اسلام بلکه از معجزات اسلام است
در اسلام همسنگی حقیت در منبر بر ترتیب نباشد (جهاد بر ترتیب است)
(نماز جماعت بر ترتیب است) (فوجات اسلام همه از حسن ترتیب لیم)
در بعضی عهد و اولیا معرفت دقایق و احوال این ترتیب را محض تیر از نظر
جباران عهد پر کشیده داشته اند ولیکن در اقلیم جدید دین و مناسبت
پیران طریقت به وقت ظاهر باطن مسلم و مروج این ترتیب است لیم اند
در هر نقطه روی زمین هر وقت که غیرت اسلام یک جوش داشته یا تحریک
و کبر است اینجی ترتیب است لیم است حقیر میوان ثابت گوهر به حق حقوق
آدمیت که طرف را به بود الله قدرت جماعت صاحب شده اند از این فرجه این ترتیب
ملکیان است که از اصول اسلام خد گم نه اند و در این عصر طبعی است جمیع
حکمی دین است نیست که در هیچ زمان دفع استبداد ظلم ممکن نبوده و ممکن نخواهد
بود مگر باجای این رسم اتفاق که اهر حق نیز از حکمت خفیه تا باین

را نه و حال این سلسله شریف بتدریج در این صفات ظاهر و متشرعی رازد
و کدام عقده و کدام علم است که معانی و فوائد این ترتیبات را از هر جهت
و صدق بناخ در این اواخر چرا باشد تقویت یافتن عباد و یا بهر چه
ملت باقی باشد جانشین از هر یک از حرکات خلق مژده بخشد
بعثت آنکه این حرکات به ترتیب بهم وادان نموده در این ملک صحت
ملت پرور و پروردان غیر متدلسر و فخر و عزت آن بکافیه یافته باشد
حقیقت آنکه به جز از قدرت ترتیب و خارج از سلسله اتفاق حرکت میکنند
چرا در بروم شایسته آن که این ملک را بنحویت با بهر نامهای قدیم به
جوش غیرت تا امروز چه توانسته اند بنشیند صاحب برضایا که باشند
خارج از دایره ترتیب چه سستوارند بنشیند
بای این کرم بجهت خدمت دین بجهت بجای این ملت خارج از
ترتیب اتفاق ابد را برخواهند یافت چنان هر قوی تر از
این واقعیه هر که امروز بقای کائنات ظلم و جور و بی عدالتی که از
مردم از اصول اتفاق بوی میزند
به بنشیند آن علوی دین و آن اصحاب غیرت که فی الجمله از اتفاق میگویند
انها را بجهت تقاوت های مخطیات در بدو تمام این یک حرکت دیوان
بهتر از ندای هر فرشته علم میگویند که امروز در این ملک از برای هرزی
شور اولین فرضیه دین و اولین تدریس عقیده است که معروف و فایز لزوم این
ترتیبات اتفاق تا بهر ترتیب در مغز و در قلب این ملت یک
اوز خود ترجیحی گیرب زیر امروز یک خلق این ملک بهت نشانی

مبارک نفس سبز و قوت این ترتیبات را بفهمد کدام کرده بدارت و کدام
نقبت در این نه چنان سوالی کرام مرفوع و ستر نفوذ
و چه جای تعجب که مالک معجزات عالم این مجلس و این شخص را
از برای ایقایی چنان خدمت جهان آرا مخصوصاً همیای فرم باشد
(سوره نمل آیه ۲)

(یتزل المدینه بالروح من امره ص من یث و من عباده)

جانب این بیان فوق دایره بر مقدمات مطلب بوج کلام ضرر
راجع بمقام امانت و محض شخص شایست

این را نه در هر چه و هر اسم و هر وسیله و در هر جهت و در هر جا
که باشد آنست تقدیر و یکم ترتیبات اولیای معرفت بهم میگویند امانت

فصل در آن و چونیکو کورت امروز تا ما معروف و معلوم مقام شایسته است
تو بقایان شایسته ایزدی و سیدان خود را که تا امروز در آن قلیت

مستوریم از این دقیقه بعد عزیز ادکیان و بر بهر این این مطلق
و ده دی یا بختی میسند (سوره بقره آیه ۹۹)

(والله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم)

علاوه بر حقوق امانت بکلمه حایه خاصه رتام داریم که از
میان ادکیان ممتاز هر که را که مستحق شرف امانت برانید او را

این را نه در هر چه و هر اسم و هر وسیله و در هر جهت و در هر جا
که باشد آنست تقدیر و یکم ترتیبات اولیای معرفت بهم میگویند امانت

ناب خود و این ادبیا نصیب فرماید
 چه خضایح به نذر کار که نصیب این از عظمی همت آدیت است نوع
 و روش و کلید مصالح آدیت در دست کفایت است
 لهذا در انشای این دقت را بدست از آن باشد برعهده دیانت خود
 واجب خواهد بود
 صفاتی در لذت نفس این معرکه به ضمیر بقیم معرفت برسم است
 این باید فاضل صاحب انظار عالی مظهر تشر آدیت
 و بمیان زینت افق حضرت باشد
 این باید زیاده جان بیخ — این باید اصول قوانین آدیت را
 بدقت مطالعه کند
 در نصیب این قرار گیرد پس از همه باید مورد توجه عالی باشد که شرط قسم
 بنهایت تا کید و بهر عظمت باشد کامل بعد پیورید
 این باید با تمام قدرت خود روح آدیت باشد باید عالم در ترویج
 آدیت است — ترویج آدیت اشرف فرائض این است
 این کار در ترویج آدیت باید صدق تدبیر و بیوان مردانگی باشد
 با شرط چنان فصاحت که در دنیا که باید تراز علمی بدهم دارای حق امانت باشد
 علمی بدهم بیک ماسریت سبحانی اولی امانت و ارکان اتفاق ملت باشد
 در انشای این ملامت جلیل القدر و عده ای قاضی و روضه خاتمهای صاحب کلام
 بر هر مرتبه دقت باید بهر ترحم تعظیم و تکریم قصد و غیرت است

محرک حیات ملت و پویای سبابت عالم قرار دهد
 در وید از اکابر قوم و از مترندان هر طبقه انسانی تعدد نصیب کند
 همه طلوع ستاره امانت چنان را بر اوج و با احترام استقبال خواهند نمود
 هر یک از این ترا محرم و از هر جهت بحدت صدق باشند اما از هر
 صنفی که باشند محافظت و معاونت بکنند که از هر یک از این ترا بر ملاحظه
 حیات خود خواهند

باید از وقایع طراف و از موهبت امانت سلسله آن تعقل
 نمایند باید در مصالح آدیت آنچه بنشیند مشورت و اتفاق ام
 باشد (برهان آیه ۷۳)

(یا ایها الذین آمنواخذوا صدقکم فالتقوا شایات و انظروا جمیعاً)
 بهر است که استلزام افق در میان جوامع متفرقه ملکی نخواهد شد که با مال
 محارم کافی و بصرف امانتهای مالی لهذا از کفایت عهد امن و این
 خواهد بود و خزانة جوامع را بقدر قوه هموار نگاه دارند باید بطوریکه ای
 شایسته بجوم صرف آدمیان بقهانت در نفقات متفرقه مصرف
 دوا بر محدود نمود و لیکن آنچه در راه تقویت این اتفاق بذل نمایند
 مستقیماً راجع بهم ابر و بلال عاید نفس این خواهند شد
 (برهان آیه ۷۴) (و ما تنفقوا من غیر فذر نفیکم)

انسانی گرام بر سر این ماده مهم تعین بجهت هموار خزانة جوامع باید

از هیچ قسم موعظ و امر و حجت از مکتبی مضایقه نداشته باشند معنی و وقت
و جوان مردی این قسم مکتبی را علم و کلام غیرت پرور است یا نه

بیان خواهد فرمود
یقین است که این نوع اقدامات همسان است مورد یک بحث طبعی خواهد
خواستند بر یکدیگر بکشند این آدمیت واقع شده است (جواب معین است)
معموم است از جانب آن مجتهدین ملکوتی صفات که توفیق الهی و بهجت
آدمیان و له آدمیت نصب شده حجت بهتر در دست دارند
از برای مقام جناب نهادار الیه این لوح حجت بر توفیق است
که از جانب اولیای آدمیت بدان مخصوص کرده آن ذلت و خجسته صفات
می شود حجت قطره خواهد بود بعضی از این لوح توفیق کرم و عظم و صافیت
و اطاعت او امر شروع آن جناب بر عموم آدمیان واجب و فایده داری است
خواهد بود یا قصای این قانون ترتیب جمیع آن امتها میسر که یک حکم
مختص این آدمیت نصب فرماید یا در محال است از این الواح توفیق را در دست
هر یک از این حجت امانت قرار بدهد

این الواح توفیق پرده افکند و بدان آدمیت است هر قدر لازم خواهد
که است این مطالبه خواهد فرمود آن بعلین قوس است که در مواقع مختلف
همه و الواح توفیق را بجا می آید بر سر نهادهای که باشند با احتیاط
محترم بر آنها خوان عزیز و در حقیقت شهدا آدمیت هستند توفیق
است که مقدم است بر ابعاد و مقدور محترم بر ابریه (دره بقیه ای ۲۷۴)

(توفیق نسیم) لایسئون الناس لما قاموا متفقوا حق خیر فان الله به عليم
در جمیع مواقع القوت قلبی اولیای معرفت که مردی میگردید باید سرمایه حرکات
آدم باشند که یکدم نخواهد آدم گذارسته و بطریق اولی آن و بخواهد خود را این
و مرتبه آدمیت میداند نباید هرگز از علم خیر ترسد
ولیکن محض یکسره اسم و امضای انسانی کرام است بکمال آن نیت
جناب شود و هم سیر است محمد خواهد بود که در وقت لزوم عرض اسم و در خوا
شماره لوح توفیق نخواهد عدست امضای نخواهد قرار بدهد

بدیه است که هر چنان امضای مسمی که بر روز نخواهد یافت و این
فقره ترستی آری آن است که بصیرت و دیانت جناب این لوح امانت
خواهد در هیچ صورت و هیچ طریق با صدی نخواهد داد که محض قدرت آدمیت
گذشته از این تأکید است که در حضور امثال جناب این لوح است از این
قرار نهاده نیز مطلع باشند که موکلین و مجریان آدمیت همه بی ثبات و در خط
حرکات طرف هستند و در مراقبت مصالح مسلم و حفظ امنیت و بخواهد
جمیع آن تدابیر حکمت و کرامت اولیای معرفت در انضباط امور این مسلم
جمع فرموده که بعد خواهد آمد (نرسید که خوار خاشا امانت چه خواهد بود)

چطور میتوان تصور کرد که آن دی حیاتی در در وقت قطره خون حدال باشد
یوا و در نیت یا نه مسلم مقدس بر روی مرکب است
اگر چه ظهور چنان جا توری میگردی مکنج باشد پس را با بر دقعه مطهر این

مقتدر خست زیرا که کبر است نفس او بیا و با انتقام عدل الهی جزای چنان
 دشمن نرادم قبل از وقت معلین و مقررات
 (زنگی او پایال زنت) (روح او در عالم کفر قرار گیرد عقاب)
 (سجده ای او کبریت دار ابواب) (سجده ای او حجاب اولاد او)
 مملکت ابدی خواهد بود (سجده ای ۲۰۸)

(لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ)

اگر چه وقوع چنان مصیبت را در صفی این سلسله مملکتی و لیکن بحجبه
 دفع خطای بزرگ از طریق قربت آن تبار غفلت نحو قربت حرکات آن
 اما که تصدیق آن جناب نصیب نموده و چون باطن و کلمه و جوب بر عهده خویش است
 ذات زلیف نماید در حال حاضر استحقاق و تقدیر در کفاری ایشان خواهد بود
 باین وسیع سرع این نرا از شرافت و قرالین ماسوریت خود را مکنزاد
 باین همه حضرات بعقد پاک خورا حقیقه دای معلوم و مرتبه ملت برآید
 با حال این ملت صفت زده است و فعلت آن برآید که شرف اذیت و صحت
 غیرت و این فراکاری در راه نیات ملت یعنی چه

باین در هر حال کبر است فضا بر خود همه جا عظم و ثبات نماید در مقصود این
 جماعت شرف مقصودات است

و خوان این سلسله بجز بر پیش حق و استعراقان و سلطنت عدل الهی و سعادت
 نرادم هیچ حرف و هیچ آرزوی نرادم
 و لیکن در میان همه این معانی یک تعلیف است که میراثی لدر آید و هزار بار
 واجب تر بر عهده شخص آن جناب است

و آن که لایف عبارت است از آن قدر صبر و اضمح که از محض معانی فوق حدش و کهن
 و حضور عقد و این شایسته است که بکلیت کمال است مثل اعصاب و کمال
 اتفاق حیات بخش امروز اقدس فرایض شایسته است چه حق و اسیر است
 که در راه چنان حضرت مقدس آن شرافت است ریاض که اکنون در عقب خویش
 میاید که قهر خواش بگذارد بعد از این فقط عجز در بیان شایسته کفران حق چه
 مستحق است که از آن شرافت و دنیا فانی باشد
 آن ابواب هم که از میان هر صفت صدر آن به کارهای بزرگ به بر غفلت نماید
 امتیازی داشته اند چه فرصت و چه سعه است که اکنون در طراف شایسته
 مانع چیست که امروز بر اسطه بین تربیت جامع یک عمارت عالی برپا نماید
 در این شرف نیات حق و قدرت و جو خورای جامع در شرف غفلت منع نماید
 از برای یک غفلت پاک از برای ذات کرم چه فشار چه ثواب چه سعادت با لدر
 از آنکه بجهت خدمت یک ملت عظم اسباب نقص الهی بود (اگر امروز از چنان
 وظیفه شریف غفلت بخوراه برآید فردا جواب ضرای متهم را چه خواهد گفت
 غفلت و کبر آن کرام یک از وفا غفلت شما خواهد بود تیر (برایده ۱۰۴)
 (یا ایها الذین آمنوا اعلموا انکم لدر لغیرکم من فضل اذا استجبتتم الیه الله فاعلموا انکم
 قلیکم ما کنتم تعلمون)

در ختم مجلس صفی حضور را باین پیام فرود اسع سیم و وقوع این مجلس را بهر
 نهار سر این امانت را محرم بداید و از برای ابرار آن و جو شریف معتقد

بر این که روح است خداست و اقداعات و قدرت پروردگار عالم ضامن
 سرانجام است (مرحوم تاجزاده) (بنا بر آنکه پیرو ملک و هر یک نقل شئی قدیر)
 نهاده سر و ضرر و تسلیم و تقدیر اقداعات کجور بار کردید

ح

ما خود از ۱۳۳ جابا و آن فرستاده است بعضی ها که
 جمعی در تحقیق نیستند میگویند و بعضی میگویند اوضاع کفر و هباب ضلالت است
 بعضی میگویند مایه کیدان و منظم عالم است و فرقه و رقه اندیش میگویند
 و گروهی فرقه اندیش صید غریبه بیان میکنند از بنای کشف رقای علوم
 مسلمانان بر همت علای دین و دین است تحقیق نیستند بر علم و تفکر کتاب
 واجب نیست و فرقیات را بتفصیل دیده ام و بدان آنچه خواهم
 و دیگران آنچه فکر میکنند مگر را معروض حضور عالی بدارم
 انشاء صیقل از حقیقت اندیشه و فی الجمله معرفت حاصل نموده اند در این ادعا
 و غیره و قوام دولت در برابر اندیشه است و انشاء صیقل از این اگر
 بجز محمولات چهار چیز نباشد اند مگر این اقوال و مذاق امیر ادب نیستند
 اول بجز در دارند نیست که اولیا را چرا از این مقدم خبر نداده اند و در
 ایراد نیز بر در نظر صبر صحیح باید و نه فرج در صحت آن خبری نیست که دارم
 اولی از کجایم که اولیای ما به فرزان سر بزرگ بجهتند و باید انعطاف را به
 قسم بیان فرموشد و ما منتفی نیست و شاید و قریب به صبر بر سر ما و غیره
 کنیم این حقیقت بزرگ را نظر اب بصیرت همیشه موقوف به است و باید
 با تفرص در کتب از این مقامات که خبر نداشتند سکوت گرفته بجهت حقیقت صاف
 که نزد اهل بطلان نخواهد بود نه نیست که جمیع علوم بر و مکرر از معرفت

در نظر اولیای و سید محمود دیم است و لیکن این نکته نیز بر سر است که قضا
 حکمت یافته نخواسته اند که جمیع معارف حقیقه را در عهد خود بر و بر بند
 نه از عتارف و نه از فکراف و نه از تصور کس و نه از تفهیم حیوان و نه از شیخ و نه
 و نه از اهل حقیقت که در صدد خبر نداده اند پس معلوم است سکوت اولیا بزرگ
 علم دلیر عدم آن علم نخواهد بود در صورتیکه از این سر بزرگ میسر شد تا تفرص
 این معارف از اهل بطلان حقیقت نخواهد بود و انشاء صیقل میگویند
 چون اندیشه و از فرنگان آمده است بهین دلیل مگر و محرب آن شد
 با عقلا نبوده در این تحقیق نخواهند بود که دارند اولی از کجای در فرنگان این اوضاع
 نموده بر در صورتیکه انعطاف و آقا از فرنگان آمده پس بهیچ وجه نقص مطر نخواهد
 بود زیرا عینک را هم که فرنگ اختراع کرده است و امروز در چشم میگویند و این
 اباب قرائت قرآن مجید نیست حقیقت بزرگ را نه در خاک نموده
 و نه در لایحان بطلان گرفته اقباب معرفت اقلیم مخصوص ندارد و حقیقت
 از او کورتر که بر دارند احد و من و آن یا خواهد بود اگر ما فی الجمله بصیرت داشته باشیم
 خواهیم دید که حقیقت این امر از مال فرخ است و نه مال هندی و نه زمان سیه است
 و نه مکان مخصوص و این یک حقیقت است که از اول ضلعت عالم بهمال عالم بصیرت
 از نور خود مملود دارد و اگر از آنکه ندیده است از عدم بصیرت بهیچ از فقدان حقیقت
 آیت است و نه چراغ از نیت را که رنگ را در خوش معنای نیت و در رنگ
 از خوش معنای نیت بعد از آن آن نور را ادراک کن و لیکن فرزان

ایرادات و غفلت جهل چندان تعب ندارم زیرا حیوان خبر ندارد
 زجهان آدمیت حیرت فر از نیست که بعضی اشخاص دیگر در خوار از کلماتی قوم
 میداند وقتی که از تحقیق این امر عاجز میمانند عجز خود را ببدل تغییر مینمایند
 و با کمال اطمینان محکم میکنند و این سرگشته محض است بعین آنکه هر چه میگویم با
 نمیکوید اگر درست تصور کنید نه انصاف بجهت در مطلب بهتر از این نیست و آن دلیل اقامه
 گو — خجسته با کمال است و فهمیده بودم که تحقیق مطلب جزو کفر بعلم است و در دنیا
 نه از صنعت و علم است و تعلیم آن مشروط بجهان است بنده بوم میگوید و
 حکما و مصلحت بینان فزون بعضی از موز علوم خود را نمیفهمند که مشروط
 بجهان و خیال میگویم اگر علم داشته باشیم می توانیم بعلوم خود را علم خود را بجهان
 تعلیم و یا بنا بیک مصلحتی در نزد دیگران و بعد میگویم حلال از کفر است
 کلماتی میگویند این اعتقاد کفر محض است و حق تعالی درم که صاحب این امر
 با کمال زودی و کمال خوبی و کمال رندی خود را از اندیش این نوع کفر کلماتی
 ساخت زیرا که پیوسته سر خود را از هیچکس پنهان نخواهد کرد و هر کس بخواند
 بر ایشان علم فهم باید بیستند از اطراف مشنوم و تحقیق با فواید تیرت
 و اگر صاحب این امر است میگوید پس چرا حیوان است پس چرا این ندارد
 پس چرا در لباس علم نیست پس چرا بیشتر ندارد (ای پندار من از کفر نیست
 بجهان آدمیت نه همین لباس زیباست نه آن آدمیت) بلکه از خود
 نمی پرسیم در تعالی این نوع ایراد چه میسران گفت صاحب

اندک فاه و این امر را که گفته است که باید شخصی را سر میزنند یا باطنی را
 چه کار دارم فرض میکنم یک چاقی است در پند و اندیشه آنکه و آورده اند
 این حرف تیرت چه خبر که بر بالندم است نیست که تحقیق مطلب او برسم -
 با کمال دلیل جرح را ندیده قید از تحقیق مطلب خط هر جرح را دلیل بطلان معنی
 قرار میبیم با هیچ وجه حق نداریم تا این صبر خود را با دانه معنی بنایم
 تفاوت این شخص محقر در پیش ندارد از فرق گشتن آورده است حلال کفر
 او از عیب کسم داشته باشد از فواید مختلف چه کم خواهد بود باز سر حقیقت
 نه در دفر حرکات است و نه در این لباس و نه در این پیش و نه در زبان
 و نه در غنای کلام اگر صاحب چنان بصیرت داشته باشد که بسترانم حقیقت را
 در هر لباس و در هر زبان بشنودیم خواهیم دید که هیچ صورت هیچ لباس است
 حقیقت نیست (بحقیقت آدمی باش و و کرم سرخ باشد که آن سخن میگوید
 بزبان آدمیت) و هیچ مقام نباید از روی خط هر کس خود را بدارم و
 اگر چنانچه در این اقیانوس را در کمال غایت و در احوال معین نه بکمال تا بقایند
 غیری حیرت و برصالت صاحب انبیاءات ملو از کرم خواهد بود (طیران
 سرخ دیدی تر پای بند است بدو ای تا به پیر طیران آدمیت) چه کجا و
 چه ایراد دارد که از آنها را آن خیر و عجز مانده ام شد و سر اندک فاه
 مورد طعن و لعن میماند و چرا و نفوذ قدر و باقیانته خون بهر کفر بطل
 نسبت بهمدیر محبت رفتار میکنند قدن را عطف از احوال جمع از مستحقین را

لغز کید از و نیکو محرم این امر آیت نه بر آنکه بر نیکو پس معلوم پس معلوم بود
 در صاحب این امر کافرت و مردم را بدین میکند از مغرب تر نیست که بکند
 فتنه خصلت است شمارا بگو باز نصیحت میکند ای آقای محترم ... مایه ارکانم و سر دلقه
 اما بیک صفت است بر این صاحبان حام را بگو و وضع جام بکشد بکند و چهار است
 و ما روزی هزار نفر را می بینم در سر از غلبه زور کتب بصورت می نهند بر اینها که بایست که
 و کتب هر کس با اندازه استعداد خود بهره می برد و بعضی خوب می نهند بعضی بهتر می نهند بعضی کمتر که تازه می نهند
 اگر هم در حال هیچ ترقی کنند قطعا ترقی نخواهند کرد و انکی صاحب صاحب سر در لیلی بهر کسی
 خواهد داشت باران در لطافت طبع خود نیست در باغ دلدرد و بر در زور زار خس
 یقین در دنیا بزرگ تر از اهدام حقیقت نیست و بدست از تیر نفس و برکت و جوهر قدرت
 قدرت ۳۰ بالدر مرتبه بیجهت یا وصف این شخص که شرف روز در قدرت حضرت
 بعد از انوار انوار است پس معلوم شود که بعد از انوار است پس معلوم شود که بعد از انوار
 حضرت محقق بعد از انوار است پس معلوم شود که بعد از انوار است پس معلوم شود که بعد از انوار
 تمام می شود به زور اصرار کردن در برابر آدم می نهند و لیکن تا فرستیم زیر آدم
 آدم را می نهند بجهت آنکه طاعت در عرض بکنم در در این باب که بگویم باشد همگی
 در خیال آوردن این بیجهت بهین دلیل این نه می فهمند و فرستیدند
 چیز که محقق است نیست که چند نفر از انوار بوق و کمال یا نهایت هر ارباب
 این مقام آیت و این سر نهند و بکنن جهات از برای این سر نهند
 انما صید کنیم در غور فرستند کار بسیار بکند که نرنگ این سر نهند اند
 بخت بیکه در هر جوان در این صفت صاحب کردن این غرض نیست بلکه بدان می نهند

باید کرد و با کسی در یک حکم نه باشد در این سر و مقام آیت است که باید
 واقعا در حفظ لغز حریف عقول انبانی با یکدیگر است که چند نفر از انوار
 عالم سید مع و اباب هر نوع کمال می روند بکند و هیچ غرضی که در این و ایمان
 خود را بیار داده اند و بکنند و فرستند ندیده و انوار می فهمند و انوار این آدم
 را می گیرند و اگر کج بود کافر طعن است حیف نه بیکم حق مواظبه اند
 و انداز این شخص چند سوال می نهند و بکنم آقای دین دار از کجا فهمیده اید
 در این شخص را می گیرند ان شخص صیغه فرستند آدم نه اند از این بی ن
 چه کم نه است در حالت قدن امام چه نقص می بینید عقد وین
 خود را بیک شرط بر عقد وین انهم شخص که آدم نه اند از این سر نهند
 اگر این شخص از اول تفصیه اند و فرستند پس چرا بعد از انوار اول در و
 در ان و عزیزان خود را منع کرده اند و از این سر نهند آیت است بعد از انوار
 ما می بینیم هر چه در رفت بد تا نرسد بر سر را فرستند و هر ذی نور که بر و
 آمدن انوار خواست برادرش را داخل کنند حتی جعفر را دریم اول نشانی
 انوار و عدوت را نسبت این سر داشتند بعد فرستند و دیدن پیش از به
 کس در تعویب اندر کف آیت است باقی نمودند از انوار در معلوم و بکنند
 است حقیقت انبیا باید و رای ان باشد و شاهد که انوار و بکنند
 انوار تعویب را در این که این در کف سر را ندیده اید و از نظر حق نیک
 دیده اند که صدق و قوی اندر کف آدم ساری باشد پس حرف حق چیست
 شاهد قطع ندارید یعنی ندیده اید و آدم نشد اید پس چرا حکم محمول می نهند
 هرگاه میگوئید یک نفر آخوند تا معروف آمده است کیفیت را انوار که است

اگر از کجاست رفته باشد یا نه از کجاست چنانچه در کتب معتبره
 به کتب معتبره راجع قول او از کجاست چنانچه از اسلام دیگر ترجمه شده
 اگر چه کتب معتبره این عمل کفر است بعلت اینکه مطلب را روزی نیست
 و از طرف دیگر کتب معتبره از روی علم سید اتم کفر است بعلت اینکه مطلب را روزی
 هم اندر معنی حق این دلیل است که معلوم است چیزی که نیست قسمی است
 معلوم نیست که با این نوع دلدیر حقیر علم و قدرت با این شخص است
 یا نه با کمال اراحمی فتوی قدر چند از اقراسمان را برده و انهم چه
 نوع مسلمان هم آنها از آنها حکم بر حسب عقد و علم و دین است و نه از نوع فضیلت
 مورد کل ایران بر تنجه اعیان دین و دولت اسلام محسوب می شود
 سوره ایتمه انتم محترم را با این است که تقیر می کنید آفتاب تقیر می کنید تقیر می کنید
 است چه حرم دین هر از این است که از حد را حرام که انوار حرام
 صدل سخته اند از اصل شریعت چیزی را که از حد اند نه خیر حق که خدای
 شریع انور باشد از این است که بیرون آمده است نه خیر از کسی که گفته اند
 نه خیر که برگردانده اند نه خیر آخر چه کنایه که گفته اند و این اطمینان
 خاطر فتوی قدرش را سید میر
 به کلاه و کفر بزرگ که از این خطا بر تنه است که اتفاق و عداوتی سابقه
 خود اقرارش که گفته اند و در اینجا از نسبت بهمدیر از روی محبت و اظهار
 نیت ای مسلمان متدین با این ایرادات خود خوب تا شرفی باشد
 و به پیوند که گفته اند و از آنرا پشتر است یا کفر شما صیقل که از مسلمانان را

نقد اهدام سید اند و وضع اتفاق را باب کفر مسلمان می باشد
 هرگاه مسلمانان با کفر اتفاق می کردند و در اینجا ایراد شما بسیار و بی نهایت
 نفر مسلمان متدین است و این عمل با کفر و بیسبب بطور اقرار و اگر کمال
 است میان خود مسلمانان است ظهور کمال بسیار و وضع هیچ ادیان بجهت
 تمسک مروت و الفت عیالیم است بخصوص میان اهدام بر سبب است و اگر
 است جمیع حرکات و افعال حضرت پیغمبر ص نقی این حقیقت است
 و انکار می بزرگ که در صدر اهدام ظهور رسیده که از زمین مروت و اگر کمال
 با وجود این حال شما صیقل که خود را رئیس اهدام سید اند چگونه است و مروت و سبب
 مسلمانان را متوجه حق و غضب است سید اند
 سیاه خرابی اتفاق ما عالم را گرفته است و هیچ روز نیست در بر صباب
 اتفاق ما که نمی بینیم با وصف این بعضی یکدیگر در میان مسلمانان بود اتفاق
 می شنویم و انوار کفر این مدعیان را با این می بینیم و می افهمید بر خاسته
 حکم جو کر ای وای اینها کافر شده اند چرا بیدار می کنید یا ام قش
 شده اند و ما از روی ان عقد کمال و خدا یاد داده است و هیچ کس
 ندانست سید اند اتفاق مردم مسلمان با یکدیگر کار بر است
 به تار است فمیده اید و می که دار است قنق تشریف از اتفاق عامه که نیست
 و بجز خیر و صلح است چیزی دیگر برای عامه بیرون بکنند ان اتفاق کم
 نشاننده اید است ان اتفاق است که در میان اقرار و یاد در میان
 کرده مخصوص بجهت تصدیق مردم و صدق شود هرگاه از دکانی این

نیز با هم اتفاق میکنند از برای ما حسنی نخواهد داشت و بی وقتی که
 به نیت در میان یک قطعه محرم عقده و باب کمال و علمای دین و امرای دولت
 و معارف هر صفت صاحب اختیار هر گروه با هم تقوی می شوند در صورتی که
 از ارکان طایفه را شریک خوب زنده باز باید قسم خورد در مقصود انکار ایشان
 نیست و نخواهد بود که غیر عامه
 در دنیا اگر اتفاق نیفتد است که هر نفر از محول شریک خیال فاسد شوند
 از مدعیان مانده بجهت غرور و انصاف شوند بآنکه ما بگوئیم خود را که مستحقیم که این
 انحصار معروف قطعاً از برای قصد منوم جمع شده اند و لایق یک محفل است
 کلی و یک خیر عام در این مطلب به اندر با وصف سزائی و صدمه قاربه باز
 باین شدت میقد و تقوی اندک گفته آدمی نرسد
 حقیقتاً حقیقت این جمیع مستوانم زرنی پان نولم در سر ادبی بکانه که
 بجز خدا نه بیند به کثره تا چه حد است مکان آدمیت و اندک شایسته
 که این حقیقت نرسد اعتراف نمودند در ربط هر کس از خود هم فائز دین
 و هم فائز دولت و هم فائز شرف و تقوی خود بهم اند
 در میان مدعیان مالک گروه است که خیال میکنند که خدا ایشان را از یک سر است
 مخصوص آورده است چون باین و اوضاع خود را بکنی تر از اوضاع دیگران می بینند
 چنان تصور احمقانه میفرمایند در صفات معنوی هم بر سر این امتیاز دارند
 این حضرات خود پسند که جمیع نعمت دنیا را حق خود میدانند و توقع داشتند که سران نیز

مخصوص ایشان باشد چون ربط به این خود پسندی و حالت خود پسند از سر امتیاز
 محروم و مردود واقع شوند حال برای رفع منفعت خود به جای می کنند
 خیر این سر قایل اشقی مایست لعلت نمیکند که نه صاحب منصب است
 و نه پیر او که دارد سرانند گفته را دیده است بهین دلیل های بی مغز است
 و عقده در برابر ادبیات نمی رسد اما اینقدر میدانم که اندک
 حضرت اگر صمیم باشد ما باید از نزدیک سبب بهیچ عبور نکنیم زیرا
 بهیچ فاسق و بیج مانع نیست که مسجد نشسته باشد مادر فاسق و بیج
 از مشاهده کتاب نه ایرام هر دو یک بلکه هر دوی از ایشان را حفظ دارند
 پس اگر نجیب و محولین ما باید هرگز این سخن را بر زبان نمانند لیکن از حق
 اتفاق این فقره واضح است که عیب بهیچ طبع شرف است علم را از این سر که
 گذشته از این حد خط است نه بگوئیم در این حضرات صاحب حق و در هر چه
 امتیازی بر بزرگاری خود دارند آنگاه که شرط کم است که آب علی دایس
 تره در هر مقام ابواب تفوق باشد به هرگاه مغرور نیست
 معروف القاب و لایه با وضوح ظاهری بود ایراد حضرات بسیار صمیم
 می شد اما چگونه که اولیای این مقامات نه حمایه سرخ و نه حمایه سبز و نه حمایه
 زرد و نه ریشمه طلحه و نه فکر زرد و نه درنگ لگندی و نه مجلدات کتاب و نه
 بچیک از اینها را ما می دانیم و دلیل عقده و قابلیت میدانیم پسند اتفاق قرار دارند

انبیاء و وحی ائمه اطهار و بحیث کلی انبیاء عالم که مقصود ابرار با قدر زده
 منافات با نبوت سیدم ندارد بلکه آنچه کفر است و آنچه کلمه کلمه بجهت تقویت
 و تزیین دینی و تجدید نوکت سیدم بهم است و نیز قسم بخورم بجهت اثبات
 قول خود پانصد نفر سنان عدل را می آوریم که در این مجمع
 ابرار ما بخیر مسوولیت و بخیر دین دار و بخیر دولت خواه و بخیر
 صلح حال سنانی نیست و اینهم نیست و نخواهد بود
 پس از هم عرایض یک نکته هم عرض میکنم که اگر الله بخواهد
 خواهد بود سید و حقیقاً از این ستر آنچه خدمت سیدم
 کنم اندام دروغ است و یا عقیده لغو است و یا عقیده
 در این مطلب که سیدم است که هر دو محور قربان
 نیست سخی خدا از رزوی از حقیقت
 انطباق سیدم بر سیدم که در یک عقیده است
 و از هر حرف شرف این مجمع خواهد
 گوید و خردنی و خردت را در این
 خواهد بود و نامدار است
 خواهد بود که در آنجا
 غفلت که ای و حق
 مطلق که از رزوی
 جهل تحقیق فرمایم
 سید ما را
 و انشاء
 شد

است شاد در این نکته چندان تعجب تقوی سید بطون سید را اندک
 بکافیه انوقت به بینید در تقریرات حکیم علی بن محمد
 چه نرزدای گفته به هم است خنچه باید بگویم که
 ص در وقت تحقیق شهادت است که

بیارح شهر رمضان ۱۳۱۱

حرف ۱۳۱

۳۶۵













